

طرح یک فرضیه در تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی

میلاد جعفرپور*^۱ محمدکاظم کهدویی^۲ محمدرضا نجاریان^۳

(تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۴، تاریخ پذیرش: ۹۴/۹/۱۵)

چکیده

ابوطاهر طرسوسی یکی از راویان ادیب و زبان‌آور ادب فارسی است که تا به امروز با عنوان راوی دو روایت منتشرشده *داراب‌نامه* و *ابومسلم‌نامه* نامبردار شده است. پیش‌تر در زمینه هویت تاریخی ابوطاهر و حضور او در دربار سلطان محمود غزنوی فرضیه‌ای ارائه شد. پژوهش حاضر می‌کوشد تا برای نخستین‌بار با به‌دست‌دادن شواهد و اسنادی نویافته از روایت دیگر طرسوسی، یعنی نسخه فارسی حماسه *قران حبشی*، احتمالات دیگری در طول فرضیه نخستین طرح کند. برآیند این مقاله، در سه بخش *شاهنامه بزرگ*، منار گیتی‌نما و آبشخورهای دوگانه همراه با ذکر دلایلی چند تحلیل شده است و نتایج این جستار بر حضور ابوطاهر طرسوسی در فاصله تاریخی اواخر سلسله غزنوی تا اواسط سلطنت غوریان دلالت دارد. بنابر شواهد این مقاله، *قران حبشی* یکی از آخرین روایت‌های

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)

*milad138720@gmail.com

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

۳. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

ابوطاهر طرسوسی بوده و شخصیت قهرمان و عیار آن تبلوری آرمانی از کردارهای سلطان صاحبقران غیاثالدین محمد غوری است که از جانب مادر «حبشی» خوانده می‌شده است.

واژه‌های کلیدی: ابوطاهر طرسوسی، *قران حبشی*، شاهنامه بزرگ، منار گیتی‌نما، غزنویان، غوریان.

۱. مقدمه

بیان و تذکار رویدادهای مهم و سرنوشت‌ساز زندگی در آینه شکوهمند زبان و خیال، یکی از فراورده‌های اصلی ذهن بشر به‌شمار می‌رفته که به تدریج، اهمیت آن در میان اقوام و ملل، مایه و ضمان پیدایش یک سنت انتقالی شده است. این برون‌داد ذهنی - که بعدها بُعد ادبی آن جلوه بیشتری پیدا کرد - تا به امروز با عناوین گوناگون چون قصه، نقل، حکایت، افسانه، داستان و اسطوره معرفی شده است؛ ولی اصطلاحات یادشده در گفتمان نقد ادبی معاصر بیشتر با عنوان «روایت» مطالعه و ارزیابی می‌شوند.

دور نیست که روایت‌های ادبی در آغاز به محافل رسمی راه پیدا کرده و بیشتر به توصیف همراه با بزرگ‌نمایی اخبار پادشاهان گذشته و کردار پهلوانان ملی یا خیالی پرداخته باشند. پیکره بیان و ساختار محتوای روایات داستانی رفته‌رفته با اقبال و پسند عموم مواجه شدند و زمینه پیدایش سنت و حرفه‌ای خاص را پدید آوردند که از روی الگوهای روایی نسبتاً پیشرفته و پیچیده‌ای نظام می‌یافت و یادگیری آن نیاز به آموزش و تمرین داشت. در آغاز، مرسوم بود که روایات داستانی از پدر به پسر آموزش داده می‌شد و اساساً همین شیوه، مایه خلق بیشتر حماسه‌های گفتاری اصیل و گاه بخش‌هایی از حماسه‌ای نوشتاری شد.

حرفه روایت در کنار این جریان، بعدها به صورت غیررسمی از دربارها به درون جامعه راه پیدا کرد. سرودگویان و خنیاگران دوره‌گرد که مردمی به نسبت کم‌سواد یا بی‌سواد بودند، روایت‌ها را از حافظه و یا در شکل گزاره‌هایی قالبی به بدیهه بیان

طرح یک فرضیه در تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی _____ میلاد جعفرپور و همکاران

می‌کردند و متناسب با پسند عموم و اقتضای زمان گاه به آن شاخ‌وبرگ‌هایی هم می‌دادند. اینان بیشترین سهم را در گرمی بازار روایات از آن خود کرده بودند. از مقایسهٔ مجموع روایاتی که تا به امروز موجود است، درمی‌یابیم که ادیبان دانشمندی هم به حرفهٔ روایت و داستان‌پردازی روی آوردند و حاصل تلاششان با خلاقیت‌هایی باورنکردنی توأمان بود؛ زیرا بوطیقای زبان و روایت آنان، تفاوت بسیاری با نظام ناچیز و دم‌دست روایات ابتدایی یا کلیشه‌ای داشت.

راویان ادیب شاید بدان‌جهت که پس از شاعران، ابزاری در جهت ترویج سیاست‌های فرهنگی و مذهبی هم به‌شمار می‌آمدند، بیشتر در دربار پادشاهان، روزگار سپری می‌کردند و به نقل روایت‌هایی به نظم و نثر می‌پرداختند. این روایات علاوه بر روساخت خیالی، در ژرف‌ساختشان، بیشتر آبخشور و ماهیتی تاریخی نیز داشتند و نوعی تاریخ نمادین و آرمانی شمرده می‌شدند و گاه شاید در مقام اعتراض، به نقد وضع جامعه می‌پرداختند. نگارندگان بخشی از روایات این مجموعهٔ شگفت و غنیٔ منثور را در گفتمان نوع ادبی، به‌عنوان حماسه باز می‌شناسند. یکی از بزرگ‌ترین این راویان در ایران، ابوطاهر طرسوسی است.

در میان راویان حماسه‌های منثور و داستان‌پردازان ادب فارسی، ابوطاهر طرسوسی پس از راوی **سمک عیار**، صدقه‌بن ابوالقاسم شیرازی، بنابر گواهی روایت‌های پرشمار و کم‌نظیرش و شیوایی و بلاغت گفتار و شگرد هنری بیان، یگانه و بی‌مانند شناخته شده است. تاکنون تلاش‌ها در تعیین و تشخیص هویت و شناسنامهٔ این راوی چنان‌که باید راه‌به‌جایی نبرده و پژوهش‌ها به بیان احتمالاتی بسنده کرده‌اند. به نظر نگارندگان احتمال دارد که ابوطاهر، کنیهٔ محمد بن حسن بن علی بن اسمعیل بن موسی طرسوسی بوده باشد؛ هرچند که همین صورت نام نیز، حاصل جمع نسب‌های پراکنده و گاه منقطعی است که در لابه‌لای نسخ روایت‌های وی وجود داشته و چندان با یکدیگر هماهنگی و هم‌پوشانی ندارند؛ بنابراین صورت مذکور همچنان، محل تردید است.

فصاحت زبان و بلاغت گفتار ابوطاهر در روایت‌هایش و علاقه و گرایش ذهنی وی به تاریخ پیش و پس از اسلام ایران و حجم شگفت دانش او در این بستر، تردیدی در اصالت ایرانی و فارس‌زبان بودن او باقی نگذاشته است. هر قدر بیشتر در میان اوراق و نسخ روایت‌های او تورق می‌کنیم، در کیفیت طوسی، طرسوسی، طرطوسی، ترشیزی، کرکزی و گریزی خواندن وی درمی‌مانیم و همین امر مایه اظهارنظرهای فراوان و بیشتر قابل ملاحظه و جهت‌سازی شده است (ر.ک: طرطوسی، ۱۳۸۰: ۷۰/۱-۹۱)؛ در حالی که تا به امروز، هیچ سند و نشانه‌ای از او و زندگانی‌اش ارائه نشده و نام ابوطاهر ما، جز در خاطره‌روایان، نه در کتب تذکره و تاریخ ادبی ایران بر جای مانده و نه در دفاتر و دواوین شعر فارسی ثبت شده است و حتی فهرست کاملی نیز از شمار روایت‌ها و آثار او در دست نیست.

میراثی که تاکنون با عنوان روایت‌های ابوطاهر طرسوسی با قطعیتی بیش‌وکم معرفی شده، از دو آبشخور مایه گرفته است، که عبارت‌اند از:

منابع ایران باستان: روایت‌هایی نظیر *داراب‌نامه*، *هوشنگ‌نامه*، *قهرمان‌نامه*، *گردنکشان‌نامه*، *تاریخ اسکندری*، *عیارنامه* و *قران حبشی* را دربر می‌گیرد. ابوطاهر در این گونه روایت‌ها فرهنگ و تاریخ ایران پیش از اسلام را به تصویر می‌کشد، با این تفاوت که دیگر در این توصیف، پادشاهان و شاهزادگان مرکز ثقل روایت نیستند؛ بلکه در کنار آنان مردم و طبقات مختلف جامعه هم از وضع و شریف حضور دارند و بیشتر در شکل یک جمعیت اخلاقی و ذیل عنوان جوانمرد و عیار ایفای نقش می‌کنند و خوی و منش نیک و مردم‌دوست ایرانیان را نمایان می‌سازند. در این میان، *قران حبشی*، عنوان روایتی حماسی است که به توصیف مجادله و نبرد ایران و توران و دلاوری‌های گروه عیاران به سرداری قران حبشی می‌پردازد.

تاریخ ایران اسلامی: این آبشخور مایه آفرینش روایت‌هایی چون *ابومسلم‌نامه*، *مقتل حسینی*، *جنگ‌نامه محمد حنفیه*، *جنگ‌نامه امام زین‌العابدین*، *تواریخ‌نامه* و *مسیب‌نامه* شده

طرح یک فرضیه در تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی _____ میلاد جعفرپور و همکاران

است. ابوطاهر در این قبیل روایات فرزند زمان خود بوده و بیشتر رویدادهای تاریخ اسلام را با حفظ چارچوب ایدئولوژیک مذهبی و اجتماعی آن در آینه روایت‌های داستانی بازسازی و متناسب با ذوق و پسند شیعیان عصر عرضه کرده است. نکته مهمی که نباید فراموش کرد گرایش و تمایل شیعی او در این بخش است. عنوان و محتوای روایت‌های این بخش، خود گویای این مطلب خواهد بود که ابوطاهر طرسوسی در سده پنجم و ششم یکی از مروجان فرهنگی مذهب تشیع اثناعشری شمرده می‌شده و تا سده‌ها پس از خود با روایت‌هایش ذهن راویان شیعی و مناقبیان را تغذیه می‌کرده است. این کیفیت خود گواه ظرفیت‌ها و توانمندی‌های شگرف ابوطاهر طرسوسی در پیوند دادن حوزه‌های چندگانه ادبیات، تاریخ، دین و فرهنگ است. بنابر این قراین ابوطاهر طرسوسی یک راوی دوران‌ساز به‌شمار می‌آید.

سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که ابوطاهر طرسوسی در چه دورانی می‌زیسته است؟ جستار حاضر در نخستین گام قصد ندارد مرز آغاز و انجام زندگانی ابوطاهر را دقیقاً با ارائه اعداد و ارقام مشخص کند، چه در نظر اهل فن این کار با توجه به در دست نبودن منابع و مستندات لازم، خام و غیرعلمی خواهد بود؛ اما چون تا به‌امروز سندی قطعی در این رابطه ارائه نشده است، به‌ناچار برای اثبات هویت تاریخی ابوطاهر طرسوسی ضرورت پژوهش و بیان احتمالات در این زمینه بایسته و لازم به‌نظر می‌رسد.

۲. پیشینه و روش پژوهش

در رابطه با موضوع این مقاله، ژول مول نخستین مستشرقی است که در دیباچه *شاهنامه* فردوسی (۱۳۴۵: ۵۸) گذشته از اینکه ابوطاهر طرسوسی را یک راوی عرب معرفی کرده، به توصیف روایت *قران حبشی* پرداخته و به بیان یک احتمال نادرست درباره آن بسنده کرده است: «قران حبشی سرگذشت قهرمانی است که در زمان کیقباد می‌زیسته و پس از جهانگشایی‌های بی‌شمار سرانجام به ولیعهدی باختر رسیده است ...» (مول، ۱۳۵۴: ۶۰؛

اته، ۱۳۵۶: ۲۱۴-۲۱۵؛ ماسه، ۱۹۶۷: ۱/۱۵۲). در نقد این عبارت باید گفت: روایت داستانی در زمان پادشاهی قباد ساسانی روی داده است؛ زیرا نام فرزند ارشد او، خسرو انوشیروان، در روایت به نص صریح ذکر شده و از آن گذشته، در سراسر روایت نسخه فارسی برای قباد پیشوند «کی» آورده نشده است.

اخیراً پژوهشی را میلاد جعفرپور، مصحح *قران حبشی*، با عنوان «متن‌شناسی نسخه خطی حماسه *قران حبشی* به روایت ابوطاهر طرسوسی» (۱۳۹۳) انجام داده که به معرفی کوتاهی از این روایت، نسخ ترکی، عربی و فارسی و ژرفای تأثیر آن بر ادب حماسی ایران اختصاص دارد. در پاسخ به پرسش این جستار، حوزه و سابقه پژوهش، تنها به تحقیق حسین اسماعیلی بسنده می‌شود، البته وی نیز بنا بر دلایلی که مطرح کرده، پاسخی قطعی نداده، بلکه گویا فرضیه‌ای را ارائه کرده است که در ادامه، از آن سخن خواهد رفت.

نگارندگان مقاله حاضر بنابر شواهدی که در نسخه خطی حماسه *قران حبشی* به دست آورده‌اند، کوشیده‌اند در سه بخش فرضیه حسین اسماعیلی را نقد کنند و در کنار آن از احتمالاتی دیگر نیز سخن به میان آورند و تصویر روشن‌تری از عصر زندگانی ابوطاهر ارائه دهند؛ بنابراین نخست به طرح نظر وی می‌پردازیم سپس فرضیه نگارندگان ارائه می‌شود.

۳. تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی

مجموع تحقیقات انجام‌شده درباره تصحیح روایت‌های طرسوسی، سبب شده مصححان در کنار جریان تصحیح، مطالبی را نیز درباره خاستگاه ابوطاهر، سلسله نسب او، روایت‌ها، گونه‌ها و پراکندگی نسخ ترکی، عربی و فارسی آثارش بیان کنند (در این باره ر.ک: طرطوسی، ۱۳۸۰: ۷۱/۱-۹۱)؛ از این جهت در قیاس با گذشته تا حدی دید روشن‌تری نسبت به ابوطاهر داریم؛ ولی با وجود همه این تلاش‌ها، هنوز ابهامی اساسی بر سر

طرح یک فرضیه در تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی _____ میلاد جعفرپور و همکاران

موضوع مهم تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی وجود دارد. درباره تاریخ زندگی ابوطاهر چند فرضیه مطرح است که بدین شرح‌اند:

۳-۱. فرضیه نخستین

اسماعیلی (۱۳۸۰: ۸۴/۱-۸۹) با استناد به شواهدی که در نسخ روایت ابومسلم‌نامه‌های فارسی و ترکی موجود است، به حضور ابوطاهر در دربار سلطان محمود غزنوی اشاره دارد:

در اینجا باید یادآور شویم که دست‌نوشته‌های ترکی *ابومسلم‌نامه* و درمجموع آثار ابوطاهر، وی را معاصر سلطان محمود غزنوی و داستان‌سرای دربار او معرفی می‌کند. در نسخه‌های فارسی نیز گاه اشاره‌هایی مستقیم و یا ضمنی به سلطان محمود شده است. این درست است که مطلب گفته‌شده در افسانه‌ها اساس منطقی درستی ندارد و ممکن است برآمده از خیال و دروغ داستان‌سرا باشد؛ اما این هم درست است که تا آنجا که دلیل محکم و منطقی برای دور ریختن آن نیافته‌ایم، ردکردنش از مقوله لجاجت به‌شمار می‌آید؛ به ویژه که قراین فراوانی برای پذیرفتن آن موجود باشد. اگر فرض را بر این بگذاریم که ابوطاهر، قصه‌خوان معاصر محمود غزنوی بوده است، پس می‌باید در یکی از سال‌های ۳۸۷ و ۴۲۱ ق در غزنین به‌سر برده باشد.

۳-۲. فرضیه دوم

فرضیه این مقاله بر سه بخش بنا نهاده شده است: بخش اول با عنوان *شاهنامه بزرگ*، فرض تعلق یا نزدیکی دوران زندگانی ابوطاهر طرسوسی را به عصر غزنویان (احتمالاً اواخر سلطنت آنان) تقویت می‌کند. در بخش دوم با عنوان *مناره گیتی‌نما* و با توجه به شباهت‌های بسیار فضای مکانی و زمانی این مناره در روایت *قران حبشی* با منار جام غوریان، احتمال داده شده است که ابوطاهر در دوران پایانی زندگانی خود، عصر غوریان و به طور مشخص پادشاهی غیاث‌الدین محمد غوری را درک کرده باشد. این

فرضیه در بخش سوم با طرح موضوع آبشخورهای دوگانه ایرانی و اسلامی با گرایش آشکار شیعی روایت‌های ابوطاهر، در انتساب و تعلق ابوطاهر طرسوسی به دربار سلطان محمود غزنوی متعصب جداً تردید کرده است.

۴. سنجش داده‌ها

۴-۱. شاهنامه بزرگ

در بخشی از روایت *قران حبشی*، راوی برای نخستین بار و به طور مشخص به یکی از آبشخورهای نوشتاری روایت‌های خود، یعنی *شاهنامه بزرگ* اشاره کرده است. در آنجا برای توصیف واقعه سیاوش از زبان حاکم شهر مرزی سنجاب، شاهامیر، به *شاهنامه* مؤیدی ارجاع داده است:

«شاهامیر گفت همانا که تو قصه سیاوش نشنیده‌ای ... این قصه را به تمامی در *شاهنامه بزرگ* شرح داده‌اند» (طرسوسی، قرن ۶: گ ۳).

هرچند ابوطاهر طرسوسی یکبار در *داراب‌نامه* به *شاهنامه* و بدون ذکر نام فردوسی استناد کرده است (صورت مبهم):

این کس بوراندخت است به سبب آنکه به جمله نهاد و شکل، بوراندخت را می‌ماند. ارسطون گفت: ای ملک الروم مگر بوراندخت را بدان جهان بویی؛ اما این سوار به مبارزی و به همه هنرها کمتر از بوراندخت نیست، بدان سبب که می‌گوید من از بندگان گودرزم و گودرز عظیم هنری و مردانه بوده است و هر که *شاهنامه* خوانده باشد، داند (طرسوسی، ۱۳۸۹: ۵۰۸/۱-۵۰۹).

در اینجا بنابر یک احتمال روشن، منظور از *شاهنامه*، *شهنامه* حکیم فردوسی نیست؛ چون در *شاهنامه* فردوسی بوراندخت یا همان روشنگ با اسکندر غالب نبردی ندارد و بی‌مجادله به نکاح او درمی‌آید (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۸: ۶/۷-۱۰)، پس طبیعی است که منظور راوی، *شاهنامه* دیگری باشد؛ ولی مورد اخیر تنها شاهی است که به *شاهنامه بزرگ*

طرح یک فرضیه در تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی _____ میلاد جعفرپور و همکاران

اشاره و ارجاع داده است. صفا و بیشتر پژوهندگان *شاهنامه بزرگ* را عنوان خاص یک تألیف دانسته‌اند:

از میان شاهنامه‌های منثور فارسی که در قرن چهارم تألیف شده، گویا قدیم‌تر و مهم‌تر از همه *شاهنامه* ابوالمؤید بلخی بوده است. *شاهنامه* ابوالمؤید کتابی عظیم در شرح تاریخ و داستان‌های ایران قدیم بود و آن را *شاهنامه بزرگ* و *شاهنامه مؤیدی* هم می‌گفته‌اند (صفا، ۱۳۶۹: ۶۱۱/۱).

«این *شاهنامه بزرگ* شامل بسیاری از روایات و احادیث ایرانیان راجع به پهلوانان و شاهان بود که اغلب آن‌ها در *شاهنامه فردوسی* و سایر منظومه‌های حماسی متروک مانده و از آن‌ها نامی نرفته یا به اختصار سخن گفته شده است» (همو، ۱۳۶۹: ۶۱۱/۱). با این اشاره، دست‌کم می‌توان بر این فرض قائل بود که ابوطاهر، *شاهنامه مؤیدی* را دیده و با قرینه «به‌تمامی» روشن می‌شود که به حتم، آن را خوانده یا شنیده است؛ ولی پرسش جایی است که ابوطاهر، چرا به فردوسی اعتنایی ندارد و در این روایت و دیگر آثارش از *شاهنامه* او یا به طور مشخص از نام فردوسی یاد نمی‌کند؟ آیا این بیگانگی، می‌تواند نشانی از حضور او در عهد غزنویان باشد؟ این پرسشی است که گفتاری از حسین لسان در مقاله «شاهنامه‌خوانی» ما را تا حدودی به پاسخ محتمل آن نزدیک می‌کند:

به احتمال قوی، این شاهنامه‌ای که در دربار محمود خوانده می‌شده، *شاهنامه* فردوسی نبوده است. شاید *شاهنامه* ابومنصوری یا مسعودی و یا دفتر دیگری ازین داستان‌های پهلوانی کهن (مانند *شاهنامه مؤیدی*) بوده است. همان‌طور که فردوسی از دستگاه باشکوه محمود و آن‌همه ریخت‌وپاش‌های سلطان طرفی نیست، ظاهراً *شاهنامه* او هم در دوره محمود و مسعود و شاید تا دیرگاهی بعد از آن، چنان‌که باید از توفیقی برخوردار نبوده است. اگر چنین نبوده است چرا منوچهری، شاعر دربار مسعود، که نام انبوه بی‌شماری از شاعران عرب و عجم را در شعرهای خود ردیف کرده، از فردوسی یاد نکرده است ... ابوالفضل بیهقی که هرجا زمینه

سخن را مساعد می‌بیند به اقتضای آن از شاعران معاصر و گذشته به تازی یا پارسی شعر می‌آورد، هیچ نامی از فردوسی نبرده است. نویسنده *قابوس‌نامه* که داماد سلطان محمود بوده و قریب شصت سال پس از فردوسی کتاب خود را نوشته و سخن او نیز اقتضای آن را داشته که از فردوسی یا شعرش سخنی به میان آرد، درین باره خاموش است. همین مؤلف (مانند ابوطاهر) از *شاهنامه ابوالمؤید* نام برده: «جدت ملک شمس‌المعالی ملک گیلان بود به روزگار کیخسرو ... و ابوالمؤید بلخی ذکر او در *شاهنامه* آورده است» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۳: ۴). حتی کاراسی دیلمی که پس از عنصری، ادیب محبوب سلطان محمود بوده، از شاهنامه‌ای جز پرداخته فردوسی نقل اخبار می‌کرده است (لسان، ۱۳۵۷: ۴۱۹/۳-۴۲۱).

مجموع این موارد تا حدودی ما را به این مطلب رهنمون می‌سازد که ابوطاهر نیز به مانند اقران محمودی‌پسند عصر و به سبب حاکمیت فضای خفقان، نقل مستقیمی از *شاهنامه* فردوسی ندارد، حتی کیفیت برخی از روایات به ظاهر مشترک او با *شاهنامه* فردوسی هم اختلاف قابل تأملی با روایت حکیم فردوسی دارد و این اختلاف خلاف نظر برخی، منبع شفاهی و مردمی هم ندارد و بعید نیست به سه شاهنامه پیش از فردوسی مربوط شود (مانند چگونگی علت هم‌خوابگی بهمن و همای در یک نسخه از *داراب‌نامه* محفوظ در آلمان که البته در *داراب‌نامه* طبع صفا ذکر از آن نیامده است). پژوهندگان دیگری هم در رابطه با *داراب‌نامه* طرسوسی به این موضوع اشاره کرده‌اند: «متن *داراب‌نامه* طرسوسی *شاهنامه* فردوسی را به عنوان منبعی در خور توجه طرسوسی نشان می‌دهد؛ اما به طور کامل مطابق بر آن نیست» (رنجبر و ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۸۶).

گذشته از آن، سند مذکور ما را تا حدودی به دو فرض نزدیک می‌کند: نخست آنکه ابوطاهر طرسوسی عصر غزنویان را درک کرده و او نیز مانند بسیاری از دیگر ادبای عصر خود- اگر هم معاصر سلطان محمود نبوده باشد- سایه اخلاف و جانشینان

طرح یک فرضیه در تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی _____ میلاد جعفرپور و همکاران

محمود غزنوی بر سر وی سنگینی می‌کرده و بنابر تبلیغ و تحریک آنان ابوطاهر نیز همچنان سنت ادبای پیشین را به‌ناچار و یا از روی اختیار رعایت می‌کرده است. دوم محتمل است که در عصر ابوطاهر، *شاهنامه بزرگ* در قیاس با *شاهنامه* منظوم فردوسی، هنوز هم اصالت و اعتبار خود را در میان ادبا و مردم ایران حفظ کرده باشد و بیشتر محل رجوع بوده باشد. به‌هرروی، این شاهد فرض اسماعیلی را تا حدودی قوت می‌بخشد.

۴-۲. تشابهات دو مناره

۴-۲-۱. منار گیتی‌نما

در اواخر روایت *قران حبشی*، زمانی که ارده‌شیر قبادشاه کشمیر را به یاری قران حبشی فتح می‌کند، به دیدن عجایب شهر می‌رود و در این میان از وجود باغی به نام باغ سلیمان نبی^(ع) مطلع می‌شود که گرداگرد آن را با دیواری نفوذناپذیر محصور کرده‌اند. تنها راه ورود به آن، رفتن به داخل نهر آبی عظیم است که از داخل این باغ به بیرون جاری است. پیش‌تر هر که به درون این آب رفته بود، او را مرده از آن سوی رود بازیافتند. ارده‌شیر خواستار دیدار باغ و عجایب آن و یا حداقل شنیدن اوصافش است؛ ولی همگان از رفتن به این باغ سر باز می‌زنند. تنها قران حبشی است که برای به‌دست آوردن نام، پس از گذر از رودخانه و ورود به باغ و مواجهه با طلسمات و مشاهده شکوه و جلال و مکنت موجود در آن، راه به مناره‌ای می‌برد که ابوطاهر طرسوسی آن را در روایت، «منار گیتی‌نما» لقب داده است. بلندی و عظمت مناره در نظر ابوطاهر تا حدی اعجاب‌آور و شگفت‌انگیز است و بنابر گواهی روایت، قران حبشی بر بالای آن تا دورادور و تقریباً هر سرزمینی را نظر می‌کند و به همین علت این منار را گیتی‌نما نام نهاده‌اند که شاید پهلویی هم به جام‌جم کیخسرو زده باشد و دور نیست که با این کار اشاره‌ای هم به منار جام داشته باشد. ابوطاهر حدود ده ورق از روایت خود را به توصیف و شرح همراه با اغراق عجایب و عظمت مناره گیتی‌نمای اختصاص داده است.

مطلب قابل ملاحظه جایی است که در فرجام، باغ سلیمان نبی^(ع) به همراه تمامی خزاین و جواهرت و متعلقات سیمین و زرینش به غارت پریان و جادوگران می‌رود. در بخش پایانی مقاله اهمیت این موارد تحلیل خواهد شد.

پس توکل بر خدای کرد، آنگه در پیش آن شیر برفت دست بر وی نهاد. شیر از گشتن بازایستاد. قران کلیدی دید در پیش آن قفل نهاده. قران ... نگاه کرد میلی دید بر مثال مناره‌ای بزرگ که افزون از پانصد گز بالا داشت و از پهلوی آن میل بر بالا می‌بایست آمدن. قران بر آن بالا رفتن گرفت، چندان برفت که مردی پنجاه فرسنگ برود. قران بر فراز مناره می‌رفت تا بر سر مناره برسید ... هرگز تا قران بود مثل آن مناره‌ای ندیده بود. قران از دیدن آن مناره حیران بماند. آنگه در سر آن مناره نگه کرد ... سر از آن دریچه بیرون کرد، ولایت کشمیر و لشکر ایران را بدید. به دریچه دیگر رفت و نگاه کرد ولایت یونان را دیده دریا تا به حدی است هندوستان در نظر وی آمد ... تا به جایی رسید که از آنجا قران حبشی نگاه کرد، همه ترکستان را بدید. آنگه به سوی ایران زمین نگاه کرد، جمله ولایت ایران را بدید. از این جانب دریاها را نظر کرد جمله دریابار را بدید ... از یک طرف دیگر نگاه کرد، کوه بحرین را بدید با شهر بحرین و جزیره‌های عمان. باز به جای دیگر نگاه کرد، جایی دید که به هر صد گام صد هزار روشنایی می‌نمود بر مثال شمع‌ها برافروخته؛ اما روشنی‌های زر که در وی بود تا آنجای که موضع آن زر بود تا آن جایگاه که مناره تا قران حبشی بود همانا که مقدار دو هزار فرسنگ زمین بود ... باز بر مناره گیتی‌نمای برآمد (طرسوسی، قرن ۶: گ ۳۷۶-۳۸۲).



تصویر ۱- قران حبشی در منار گیتی نما

منار احتمالاً از ریشه «نار» بوده و به معنای محل مشخصی است که برای دلالت و راهنمایی روی آن آتش روشن می‌کرده‌اند. این واژه امروز تغییر کارکرد داده و به مفهوم امروزمین و متعارف آن بنایی مرتفع با طرح عمدتاً مدور است. این بنا که بیشتر در کنار بناهایی چون مدرسه، مسجد و مقبره‌ها ساخته می‌شده، از دیرباز در معماری و شهرسازی ایران وجود داشته و بخش مهمی از خاطره جمعی ایرانیان را تشکیل می‌دهد است و امروزه در میان مردم، محلی برای گفتن اذان و یکی از نمادهای معرف بناهای مذهبی شناخته می‌شود. پیرنیا منار را در اساس، عامل راهنما در کنار شاهراه‌ها و مسیرهای بیابانی و یا جنگلی برشمرده است که در دوره‌های بعد به مقبره بانی آن یا بزرگان تبدیل شده و یا در پی واقعه‌ای خوب یا بد، عملکردی جدید یافته است (ر.ک. حیدری، ۱۳۸۷: ۵۰).

از پیامدهای شایع جنگ میان دو تمدن، ورود و عرضه فرهنگ، زبان و دین قوم فاتح بر ملت مغلوب است. مسلمانان هم پس از غلبه بر تمدن‌های غیرمسلمانان نظیر ممالک هند و کشمیر (محل بنای منار گیتی‌نما)، نخست به برپایی مسجد و ساخت مناره اقدام می‌کردند. این کار گذشته از آنکه نماد پیروزی مسلمانان و ترویج و

نهادینه شدن فرهنگ آنان در یک تمدن بزرگ دیگر به شمار می‌رفت، شگردی هم در ماندگار کردن نام سلاطین فاتح و غازی برآورنده مسجد و مناره بوده است؛ زیرا تقدس مکانی این ابنیه و محترم شمرده شدن آن، مایه و ضامن بقای نام پادشاه سازنده بنا بود. وقوع این وضعیت بعد از ضعف و شکست یک سلسله و روی کار آمدن سلسله دیگر، حتی در میان مسلمان نیز روی داده است. با توجه به موضوع بحث ما، بارزترین نمونه این حالت در دوره اقتدار سلاطین غوری مشاهده می‌شود.

مطابق با موقعیت مکانی و مقتضیات زمانی حضور ابوطاهر طرسوسی، تا جایی که نگارندگان جست‌وجو کرده‌اند، تنها می‌توان دو منار تاریخی را در سنجش با منار گیتی‌نما در نظر گرفت: نخستین، منار جام غور افغانستان و دوم قُطُب، منار هند است. با بررسی بیشتر و مقایسه جزئیات مناره گیتی‌نما با هر دو مناره احتمال می‌دهیم که ابوطاهر طرسوسی به یقین منار جام را دیده و در نقل روایت خود از بلندی و شکوه آن مناره تأثیر پذیرفته و آن را الگویی برای روایت خود قرار داده است. هرچند که دو مناره جام و قُطُب در عصر سلاطین غوری ساخته شده‌اند؛ ولی قُطُب منار با توجه به فاصله طولانی زمان شروع ساخت تا تکمیل آن (۵۷۸-۶۰۹ق) و عدم تطابق ویژگی‌های آن با توصیفات منار گیتی‌نما، به احتمال زیاد نمی‌توانسته مورد نظر ابوطاهر بوده باشد؛ بنابراین در این پژوهش بدان پرداخته نشد.

۲-۲-۴. منار جام

سلطان ابوالفتح غیاث‌الدین محمد، یکی از شاهان دودمان غوری و مقتدرترین آن سلاطین، از سال ۵۵۸ تا ۵۹۹ق سلطنت کرد و از بناهای معروف وی که تا به امروز استوار بر جای باقی مانده، یکی منار جام است. این منار در آغاز سلطنت غیاث‌الدین و به فرمان او در مرکز قلمرو غوریان، یعنی فیروزکوه و در درون حصار آن شهر ساخته شده است، باوجوداین، تاریخ ساخت این اثر به طور دقیق مشخص نیست. منار جام که ارتفاع تقریبی آن تا ۶۵ متر ارزیابی شده، از جهت ارتفاع دومین منار ساخته‌شده از

طرح یک فرضیه در تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی _____ میلاد جعفرپور و همکاران

خشت پخته در جهان است که در میان دره‌ای عمیق و بر روی یک پایه هشت ضلعی استوار و زیبا، سر برافراشته و مشتمل بر چهار طبقه است. بر روی هر طبقه، کتیبه‌ای منقش به نام یکی از سلاطین غوری نصب شده است. از نظر قدمت زمانی و هنر معماری طبقه نخست این مناره مهم‌ترین بخش آن شمرده می‌شود که بر اثر آسیب بسیار بر روی کتیبه آن، از نام پادشاه تنها کتیبه «ابوالفتح» باقی مانده که مقصود از آن لقب غیاث‌الدین محمد غوری، بانی مناره، است.

گفتنی‌ها در شناخت بهتر این منار بسیار است؛ اما نکته‌هایی هست که با استفاده از آن‌ها می‌توان به سنجش دو مناره گیتی‌نما و جام پرداخت و حضور ابوطاهر طرسوسی در عصر غوریان را محتمل شمرد.

چنان‌که از نام فیروزکوه و موقعیت امروزی آن برمی‌آید، منار جام در ناحیه کوهستانی و در میان حصار زنجیره‌ای از کوه‌ها قرار گرفته است. مهم‌ترین نکته‌ای که درباره این منار باید بدان توجه کرد، قرار گرفتن آن در محل تقاطع جریان رودخانه خروشان جام و هری‌رود است. در اطراف این منار و بر روی صخره‌ها، آثار و خرابه‌های باقی‌مانده از چند برج و بارو نیز هنوز دیده می‌شود. در شهر فیروزکوه، مسجد جامعی هم وجود داشته که به احتمال نزدیک به یقین منار جام در داخل یا در کنار آن قرار می‌گرفته است، حتی امروزه نیز شواهدی از بقایای این مسجد وجود دارد. بنابر کاوش‌های باستان‌شناختی و آنچه صاحب *طبقات ناصری* نقل کرده، نشانه‌هایی از سکونت یهودیان نیز در این ناحیه و غور به دست داده شده است (ر.ک. منهاج سراج، ۱۳۴۲: ۳۲۵-۳۲۶؛ فروغی ابری، ۱۳۹۰: ۱۱۰). توضیح آنکه در نزدیکی منار جام سنگ‌نبشته‌ای به زبان عبری پیدا شده که متعلق به سنگ‌مزاری بوده و روی آن تاریخ سلوکی ۱۴۶۱ برابر با ۵۴۴ق نقش بسته است. جالب توجه خواهد بود اگر بدانیم در *قران حبشی* هم، مردمان به آیین حضرت موسی^(ع) هستند. در پایان، باید به این نکته ارزشمند اشاره کرد که تا امروز منار جام دروازه ورودی ندارد و بنابر نظر محققان، در زیر خروارها خاک دفن شده و یا شاید این منار راه‌های مخفی نیز داشته است.

با توجه به اوصافی که ابوطاهر طرسوسی از مناره گیتی‌نما در روایت *قران حبشی* ارائه داده است، فرضیه همسانی این دو مناره، قوت هرچه بیشتری به خود می‌گیرد. نخستین نشانه همسانی این دو منار موقعیت مکانی آنهاست. در روایت *قران حبشی* منار گیتی‌نما در درون حصار شهر کشمیر قرار دارد؛ ولی در واقعیت تاریخی منار جام در حصار شهر فیروزکوه افغانستان قرار دارد. گذشته از نزدیکی دو ناحیه و امکان توجیه آن به دلیل ابهام مکانی موجود در روایت‌های حماسی، باید توجه داشت به غیر از فیروزکوه، که مرکز سلطنت خاندان غور بوده، دامنه مرزهای این دولت پس از اضمحلال غزنویان نه تنها کشمیر، بلکه بخش‌های زیادی از هند را نیز شامل می‌شده است. در *قران حبشی* نیز ممالک کلکته، کشمیر، چین و هند به دست قران حبشی فتح می‌شوند، پس ابوطاهر می‌تواند برای دورشدن از واقعیت تاریخی و افزایش جذبه داستانی، به راحتی محل منار جام را با عنوانی مشابه، به کشمیر، ناحیه دیگری از ممالک غور منتقل کند.

دومین شاهد این همسانی قرار گرفتن رودی خروشان در کنار هر دو مناره است. مناره گیتی‌نما در روایت *قران حبشی* در پس رودخانه‌ای پرآب و عمیق قرار دارد که شاه‌رگ حیاتی شهر کشمیر و تنها راه ورود به باغ سلیمان نبی^(ع) است. قران برای ورود به این باغ باید در عمق آب رود شنا کند و به طرزی معجزه‌آسا از زیر حصار رد شود و سر از باغ سلیمان^(ع) درآورد. منار جام غوریان نیز در کنار رود خروشان هری‌رود قرار داشته و این رود نیز از گذشته رگ حیات و مایه زندگی این ناحیه شمرده می‌شده است.

راه‌های ورود به منار جام افغانستان خلاف ورودی مرسوم دیگر مناره‌ها، نه روی زمین، بلکه در زیر پایه‌های آن قرار دارد که تا امروز در زیر خاک مدفون و ناپیدا شده است. در *قران حبشی* نیز راه ورود به منار گیتی‌نما در زیر پایه منار قرار دارد؛ ولی پنهان است و به قول راوی آن، پس از عبور از طلسم شیر، ابتدا در سردابه‌ای به عمق پنجاه

طرح یک فرضیه در تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی _____ میلاد جعفرپور و همکاران

پله فرومی‌رود و سپس از زیر منار گیتی‌نما سر درمی‌آورد؛ مناری که ابوطاهر برای ساخت روایت و ماهیت داستانی، در بیان عظمت آن اغراق بسیاری می‌کند: سردابه‌ای عظیم مقدار پنجاه پایه نردبانی که در وی بسته بودند. روشنی از آن جایگاه می‌تافت. قران توکل بر خدای کرد. پس پای درنهاد و پایه‌ای فرود شد تا به نشیب برسید. نگاه کرد میلی دید بر مثال مناره‌ای بزرگ که افزون از پانصد گز بالا داشت (طرسوسی، قرن ۶: گ ۳۸۲).

سومین نشانه همسانی دو مناره، وجود ساختمان‌ها و باروهایی باشکوه در اطراف هر دو منار است که خبر از شکوه شگرف پارینه منار جام می‌دهد. با مقایسه برخی شواهد، این مطلب بهتر دریافت می‌شود.

قران را از آن کار عجب آمد. گفت: سبحان‌الله! پاکا خدایا! این چندین هزار عجایب‌های گوناگون تو می‌نمایی برین مشت خاکی زادگان؛ اما ... قران انگشت در دندان گرفت و از مملکت و پادشاهی سلیمان -علیه‌السلام- یادش آمد ... در آن کوشک‌ها می‌گشت و آن عجایب‌ها می‌دید و از فروغ آن گوهرهای شب‌افروز نمی‌دانست شب از روز و روز از شب ... قران نگاه کرد کوشکی دید خوش‌تر از بهشت خشت‌ها که بر وی بود ... همچنان تماشاکنان تا به حجره‌ای رسید. نگاه کرد، صورت‌ها دید بر مثال مرغان خانگی میان‌های ایشان مجوف و باد را سلیمان پیغمبر -علیه‌السلام- فرموده بود تا دایم بر ایشان می‌وزید و آن مرغان همه بانگ می‌کردند قران را از آن همه تماشاکردن خوش آمد. با خود گفت که یکی ازین مرغان بگیرم و نزدیک شاهزادگان برم از برای نشان. پس مرغی به غایت سفید بود در میان آن مرغان که وی را از نقره خام ساخته بودند (طرسوسی، قرن ۶: گ ۳۷۶-۳۷۳).

جوزجانی مطالب فراوانی درباره زندگی و دربار مجلل غوریان و به‌خصوص باغ ارم (به‌مثابه باغ سلیمان^(۷)) و باغ پرندگان در روایت *قران حبشی* بیان کرده که این ویژگی‌ها به تمامی در روایت *قران حبشی* مصداق دارند و پرداختن به آن‌ها در حوصله این گفتار نیست (ر.ک: منهاج سراج، ۱۳۴۲: ۱/۳۲۰-۳۸۲؛ فروغی ابری، ۱۳۹۰: ۶۱، ۹۳-۹۷).

۳-۴. منار گیتی نما از طومار نقالی شاهنامه تا خاطرات زندگانی ناصرالدین شاه

کنایات و مثال‌های بسیاری در میان اوراق متون ادبی و تاریخی وجود دارد که شاید تا به امروز با تمام اهمیتش، کمتر مخاطبان و مصححان متون به آن توجه کرده‌اند. منار گیتی نما یکی از همین موارد است که در پژوهش‌ها، هیچ اشاره‌ای بدان نشده است. بنابر شواهد به دست آمده، در متون ادبی و تاریخی به خصوص روایت‌های حماسی، این مناره در بیشتر مثل‌ها و کنایات و در مقام تشبیه بلندی قامت، مشبه‌بھی کم کاربرد، ولی نام آشنا بوده است که سلسله کاربرد آن برای ادیبان پارسی و ترک تا عهد قاجار هم ادامه داشته است. *ابومسلم‌نامه* ابوطاهر طرسوسی بیشترین فضا را برای حضور منار گیتی نما در میان متون ادب فارسی به خود اختصاص داده است و این فراوانی کاربرد، آن هم در متنی که به ویژه در حضور مردم خوانده و شنیده می‌شده است، نشان از آشنایی آنان با این منار داشته است؛ مناری که مسلماً هویت جغرافیایی دارد و در بلندی مثل بوده است. از مجموع یافته‌ها، چنین به نظر می‌رسد که منار جام، برنام دیگری هم با عنوان «گیتی نما یا جهان نما» دارد. پس از *ابومسلم‌نامه*، *طومار نقالی شاهنامه* و حماسه دینی پرآوازه و شایع *بطل‌نامه* در منطقه آناتولی، متون قابل توجه دیگری هستند که در آن به منار گیتی نما اشاره شده است. دفتر خاطرات زندگانی ناصرالدین شاه قاجار آخرین متنی است که نگارندگان شاهدی از منار گیتی نما در آن یافته‌اند.

«جمله خلق آنجا دیوان ملعون بودند، هریک چون منار گیتی نما» (طرطوسی، ۱۳۸۰: ۲۶۷/۱، ۲۷۲، ۲۷۳)؛ «فولادوند چون منار گیتی نمای بر بالای تخت فیل نشسته بود» (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۷۴، ۷۳۹، ۷۸۸، ۷۹۱، ۷۹۵)؛ «میلان روسیاه به درون بارگاه چون منار گیتی نما روی به بت خود آورده. هر ساعت سجده کرده» (ابومخنف، سده ۱۳: گ ۳۴ آ، گ ۱۳۴ آ)؛ «پیشاپیش ایشیک آقاسی باشی (رئیس تشریفات) با جبه و شال و کلاه و عصای مرصع و اعتمادالحرم که قدش در درازی زبانزد و به سان منار گیتی نما بود، پیشاپیش می‌آمدند» (معیرالممالک، ۱۳۶۱: ۵۵).

۴-۳. دوگانگی آبخورها در روایت‌های طرسوسی

پرسش مهمی که همواره دربارهٔ روایت‌های ابوطاهر برای نگارندگان وجود داشته، دوگانگی آبخور این روایت‌هاست؛ زیرا ابوطاهر طرسوسی گاه شخصیت‌ها و پادشاهان تاریخی پیش از اسلام ایران را موضوع روایات خود قرار داده و گاه هم رویدادهای مهم پس از اسلام را آن هم با گرایش شیعی اساس آفرینش ادبی خود نهاده است. با کاوش‌های انجام‌شده نگارندگان به این نتیجه رسیدند که انتساب ابوطاهر به دربار سلطان محمود غازی، نه تنها داده‌های قابل ملاحظه و موثق چندانی در اختیار محقق قرار نمی‌دهد؛ بلکه شواهد حکایت از تضاد مستقیم عملکرد ابوطاهر با سیاست فرهنگی و دینی سلطان محمود دارد. شاید بهتر باشد برای سنجش بهتر و پاسخ به این سؤال نگاهی هم به تاریخ غوریان بیندازیم.

۴-۳-۱. اصل و نسب غوریان

یکی از سنت‌هایی که شاید از اوایل عصر اسلامی در میان حاکمان یا پادشاهان ایرانی و غیرایرانی مسلط بر ایران، شایع بوده، تهیهٔ نسب‌نامه‌هایی دروغین یا واقعی است که سلسلهٔ پدری آنان را به پادشاهان اساطیری ایران می‌رساند. مهم‌ترین دلیل این اقدام شاید کسب نوعی مشروعیت برای حکومت بر مردم بوده باشد. غوریان نیز همچون دیگر سلسله‌ها از چنین نسب‌نامه‌ای بهره‌مند بودند که نگارندگان از ردّ یا پذیرش آن صرف‌نظر می‌کنند. آگاهی ما در این زمینه تنها منحصر به اشارات منهاج سراج جوزجانی (۱۳۴۲: ۳۱۸/۱-۳۲۱) در *طبقات ناصری* است. منهاج سراج بنابر روایت فخرالدین مبارک‌شاه مروودی، شاعر دربار غیاث‌الدین محمد، یکی از افتخارات غوریان را رسیدن نسب آنان به ضحاک تازی می‌داند. عبدالحی حبیبی نیز در مقدمهٔ *طبقات ناصری* خبر از وجود عشیره‌ای به نام سهاک (برساخته از ضحاک) در بخش‌هایی از افغانستان می‌دهد که سخن ما در اینجا ارتباطی به اشتراک لفظی یا معنایی این دو کلمه ندارد.

همچون دیگر سلسله‌های پادشاهی، خیل دستگاه تبلیغاتی دربار غوریان، یعنی شاعران و داستان‌پردازان نیز برای ترویج این نسب وظایفی برعهده داشتند که در این میان اقبال ابوطاهر طرسوسی و نفوذ روایت‌هایش بیش از دیگران بوده است. طرسوسی در ارتباط با تاریخ پیشااسلامی و با این بهانه بهترین فرصت را برای به‌ثمررساندن اهداف فرهنگی و ادبی خود به‌دست آورده است. این مجال اصلی‌ترین مایه بقا و ضمان آزادی بیان افکار طرسوسی در تاریخ ایران پیشااسلامی است و می‌توان این وضعیت را با ماجرای سلطان محمود و چگونگی رفتار وی با فردوسی به هنگام عرضه شاهنامه قیاس کرد. دراصل بنابر شهادت تاریخ، یکی از دلایل مناظره محمود با فردوسی، مسئله غلبه ستایش شاهان و پهلوانان عجم در شاهنامه است، حال آنکه محمود اعتقاد داشت در سپاهش هزاران مرد همچون رستم وجود دارد. در ارتباط با این بخش در سطرهای پسین نگارندگان می‌کوشند قرآن حبشی را به‌عنوان سرگذشت‌نامه افتخاری یکی از بزرگ‌ترین سلاطین غوری ارزیابی کنند.

۲-۳-۴. شنسبانیه و ارادت به امام علی^(ع)

با توجه به تعصب سلطان محمود غازی در عقیده، مذهب و سنت، انگشت‌درکردن و قرمطی‌جستن و خون‌شیعیان ریختن او، همواره برای نگارندگان مایه شگفتی و پرسش بوده است که چگونه ممکن است ابوطاهر طرسوسی که نیمی از روایت‌هایش مربوط به توصیف مظلومیت ائمه^(ع) و بزرگان تاریخ تشیع و هجو سلاطین اموی است، ملازم دربار محمود و یا غزنویان بوده باشد و چگونه از این میان جان به‌سلامت برده است.

بنابر شاهد بخش پیشین و نیز سند این قسمت، باید ابوطاهر را یکی از مسعودترین ادیبان اعصار در نظر بگیریم؛ زیرا بستر و فضای مذهبی و سیاسی نسبتاً خوبی برای او فراهم آمده است و غوریان علاوه بر افتخار به نسب ضحاک، خود، ارادت خاصی هم به خاندان عصمت و طهارت داشته‌اند و حتی تا سال‌ها با خلفای اموی در جنگ بوده و حاضر به پذیرش مشروعیت سیاسی و دینی آنان نبوده‌اند. بنابر روایت جوزجانی،

طرح یک فرضیه در تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی _____ میلاد جعفرپور و همکاران

غوریان به سبب نام یکی از اجدادشان به نام شنسب- که به ظن جوزجانی به دست حضرت علی^(ع) به اسلام مشرف شده بود- به شنسبانیه شهرت پیدا کرده بودند (ر.ک: فروغی ابری، ۱۳۹۰: ۱۳).

ایشان را شنسبانیان خوانند، به نسبت پدری گویند که بعد از نقل، فرزندان ضحاک در بلاد غور بزرگ شد و شهم و قوی رسید و نام گرفت و غالب ظن آن است که در عهد خلافت امیرالمؤمنین علی-رضی الله- بر دست علی-کرم الله- وجهه ایمان آورد، و از وی عهدی و لوایی بستند، و هرکه از خاندان به تخت نشست، آن عهد و لوای علی بدو دادندی و محبت ائمه و اهل بیت مصطفی-صلی الله علیه و سلم- در اعتقاد ایشان راسخ بود (منهاج سراج، ۱۳۴۲: ۳۲۰/۱).

ارادت به مولا علی^(ع)، سر باز زدن از لعن آن حضرت در عصر اموی و دشمنی با امویان تا جایی در این سلسله ریشه داشته است که پس از شنسب «امیر فولاد غوری یکی از فرزندان ملک شنسب ... چون صاحب الدعوت العباسیه، ابومسلم مروزی خروج کرد، و امرای بنو امیه را از ممالک خراسان ازعاج و اخراج کرد. امیر فولاد حشم غور را به مدد ابومسلم برد و در تصرف آل عباس و اهل بیت نبی، آثار بسیار نمود» (همان، ۳۲۴/۱؛ فروغی ابری، ۱۳۹۰: ۹۹). در *ابومسلم نامه* هم یاری و مساعدت غوریان با ابومسلم کاملاً مشهود است.

با این وصف دیگر جای تردید باقی نمی ماند که ابوطاهر چگونه توانسته تا این حد در بستر روایت های حماسی تاریخ تشیع پیشرفت و توفیقی چشمگیر حاصل کند؛ بنابراین ابوطاهر این قبیل روایت های خود را در عصر و قلمرو غوریان پرداخته است.

۳-۳-۴. ابوالفتح غیاث الدین محمد غوری، ملقب به حبشی

یکی از شیوه های مرسوم شخصیت پردازی در متون حماسی و داستانی، سنت ساده نام گذاری است. در این سیر قهرمانان روایت های فارسی همواره نام و برنامه زیبا و دلکش دارند. محتوا و چارچوب فکری روایت *قرآن حبشی* تا جایی نگارندگان را در

تعمق فروبرد که حتی عنوان روایت نیز برایشان مسئله‌ای ناگشوده می‌نمود. «قران حبشی» چه وجه تسمیه‌ای دارد؟ چرا این اسم با این عنوان بازدارنده به‌عنوان شخصیتی عیار، قهرمان روایت طرسوسی شده است؟

با تلاش بسیار سند حبشی خواندن پهلوان عیار روایت طرسوسی در *طبقات ناصری* به دست آمد. بنابر این سند، مادر سلطان غیاث‌الدین محمد به جد یا از روی مهر و محبت و یا به سبب رنگ تیره پوست فرزندان غوری‌اش، فرزند کهین خود، غیاث‌الدین را «حبشی» و برادر مهین وی، معزالدین محمد را «زنگی» خطاب می‌کرده است (ر.ک: روشن‌ضمیر، ۲۵۳۷: ۹۷).

ثقات -تعمدهم الله برحمة- چنین روایت کرده‌اند که سلطان غیاث‌الدین و سلطان معزالدین -طاب مراقدها- هر دو از یک مادر بودند، و غیاث‌الدین به سه سال و کسری از معزالدین بزرگ‌تر بود، و مادر ایشان دختر ملک بدرالدین گیلانی بود، هم از اصل بنجی نهاران و تخمه شنسبانیان، و ملکه، مادر ایشان -نور الله مرقدها- غیاث‌الدین را حبشی خواندی، و معزالدین را زنگی گفتی و در اصل اسم مبارک او غیاث‌الدین محمد بود و نام معزالدین هم محمد بود، بر لغت غور محمد را احمد گویند (منهاج سراج، ۱۳۴۲: ۳۵۳/۱).

بخش دیگر پرسش ما مربوط به چرایی «قران» نامیده‌شدن این پهلوان حبشی است. اگر فرض را بر این بگیریم که ابوطاهر طرسوسی، سلطان غیاث‌الدین محمد غوری را - که مادرش او را حبشی خوانده - قهرمان روایت خود در نظر گرفته، حال به چه سبب او را در این روایت حماسی، قران نامیده است؟ مگر غیاث‌الدین صاحب‌قران بوده است؟

سلطان غیاث‌الدین محمد حدود ۴۱ سال حکومت کرد و از سلاطین خوش‌نام و مشهور نیمه دوم سده ۶ق است و مورخان بسیاری او را تمجید و احترام کرده‌اند. او سیاستمداری باکفایت بود و مملکت را با حسن سیاست اداره می‌کرد و همچون عیاران

طرح یک فرضیه در تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی _____ میلاد جعفرپور و همکاران

کمتر به جنگ و نبرد متوسل می‌شد. ابن‌اثیر می‌نویسد: «شخصاً بسیار کم به جنگ می‌پرداخت و زرنگی و نیرنگ‌بازی بسیار داشت» (فروغی ابری، ۱۳۹۰: ۵۹).

غیاث‌الدین شکوهمندترین سلطان دودمان غوری بود. در عصر خود ممالک بسیاری را گشود و دربارش مملو از بزرگان حکمت و ادب بود:

چون از حضرت ناصرالدین خلعت رسید، نوبت پادشاهی او پنج شد و سلطنتش عرض و بسط گرفت و از مشرق هندوستان و از سر حد چین و ماچین تا در عراق، و از آب جیحون و خراسان تا کنار دریای هرمز خطبه به اسم مبارک این پادشاه تزیین یافت و مدت چهل‌وسه سال مملکت راند ... و حق تعالی ذات سلطان غیاث‌الدین محمد سام -طاب ثراه- را به انواع عنایت ظاهر و باطن مزین گردانیده بود و حضرت او از افاضل علما و اکابر فضلا و جماهیر حکما و مشاهیر بلغا آراسته کرد و درگاه او جهان‌پناه شده بود و مرجع افراد مذکوران دنیا گشته. از کل مذاهب مقتدایان هر فریق جمع بودند و شعرای بی‌نظیر حاضر و ملوک کلام نظم و نثر در سلک خدمت بارگاه او منتظم (منهاج سراج، ۱۳۴۲: ۱/۳۶۱).

شگفتی مخاطب روایت *قران حبشی* هم، زمانی افزونی دوچندان می‌یابد که مطابق با قول منهاج سراج، در این روایت حماسی قران حبشی عامل اصلی فتح سرزمین‌های کلکته، کشمیر، چین، طمغاچ و هند است.

بر اساس قول منهاج سراج، غیاث‌الدین در آغاز مثل برادر بزرگ‌ترش حنفی بود؛ ولی بر اثر خوابی، شافعی شد (ر.ک: همان، ۱/۳۶۲) و هیچ‌گاه نسبت به مذاهب تعصبی نداشت و برای شافعیان امتیاز ویژه‌ای قائل نبود و تعصب را برای سلطان امری ناپسند می‌شمرد. این شرایط حکومت غوریان را در دوران سلطنت او به آرمان‌شهر و شخص غیاث‌الدین محمد غوری را در ذهن مردمان به پادشاهی فرهمند و صاحب‌قران و فرهنگ‌پرور بدل کرده بود.

مجموع دلایل برشمرده‌شده، سبب شده بود که غیاث‌الدین محمد غوری در ذهن و زبان آفرینشگر ابوطاهر طرسوسی مبدل به پادشاهی صاحب‌قران شود و عنوان «قران»

ناظر بر کارکرد این پادشاه غوری است و انعکاس این تفکر در آینه شخصیت داستانی *قران حبشی* به عنوان یک پهلوان عیار و قهرمان آرمانی تبلور یافته و مهم تر از همه، طرح و چارچوب این آفرینش، موافق پسند و خاطر ممدوح ابوطاهر بوده است؛ زیرا نقش آفرینی غیاث الدین محمد غوری (در قالب قران حبشی داستانی) در ارتباط با شاهان ایران پیش از اسلام، یعنی قبادشاه ساسانی صورت گرفته و در این روایت ابوطاهر قران حبشی را بارها بنده و پهلوان سپاه قبادشاه خطاب کرده است.

نتیجه گیری

بخشی از برآیند کلی پژوهش معطوف به روشن ساختن تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی است. بر این اساس، احتمالاً آغاز زندگانی ابوطاهر طرسوسی داستان گزار و حماسه پرداز، ابتدای نیمه دوم سده ۵ق (۴۵۰ق) و فرجام حیات ایشان دست کم قدیم تر از اواخر دهه اول نیمه دوم سده ۶ق (۵۶۰ق) نیست. اشاره ابوطاهر به *شاهنامه مؤیدی* خود، گواهی آشکار بر یکی از آبخوره های نوشتاری او در خلق روایت های حماسی است. برون داد دیگر این جستار، به دست دادن نخستین سند از بنای تاریخی منار جام افغانستان در آینه متون ادب فارسی و تشابهات بسیار آن با مناره گیتی نما بود که به نوبه خود در طرح موضوع مورد نظر این مقاله و اثبات آن بسیار مفید واقع شد.

منابع

- ابومخنف، لوط بن یحیی (۱۳ق). *بطلان نامه*. تصحیح میلاد جعفرپور. تهران: علمی و فرهنگی (در دست انتشار).
- اته، کارل هرمان (۱۳۵۶). *تاریخ ادبیات فارسی*. ترجمه صادق رضازاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۹۲). *تاریخ بیهقی*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چ ۱۶. تهران: مهتاب.

طرح یک فرضیه در تاریخ زندگانی ابوطاهر طرسوسی _____ میلاد جعفرپور و همکاران

- جعفرپور، میلاد (۱۳۹۳). «متن‌شناسی نسخه خطی حماسه قران حبشی به روایت ابوطاهر طرسوسی». *فصلنامه متن‌شناسی ادب فارسی دانشگاه اصفهان*. ش ۴ (پیاپی ۲۴). صص ۳۹-۶۸.

- حیدری، محمدمهدی (۱۳۸۷). «جستاری در باب مناره». *نشریه هنرهای زیبا، معماری و شهرسازی دانشگاه تهران*. ش ۳۴. صص ۴۹-۵۸.

- رنجبر، محمدعلی و آمنه ابراهیمی (۱۳۹۲). «شکل‌گیری چهره اسکندر در حافظه تاریخی ایرانیان (مروری بر داراب‌نامه طرسوسی)». *دوفصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی دانشگاه تهران*. س ۵. ش ۲. صص ۷۹-۹۱.

- روشن‌ضمیر، مهدی (۱۳۵۷). *تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری*. تهران: دانشگاه ملی ایران.

- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). *تاریخ ادبیات ایران*. ج ۱. چ ۱۰. تهران: فردوس.

- طرسوسی، ابوطاهر (قرن ۶). *قران حبشی*. تصحیح میلاد جعفرپور. تهران: علمی و فرهنگی (در دست انتشار).

- _____ (۱۳۸۹). *داراب‌نامه*. تصحیح ذبیح‌الله صفا. ج ۲. تهران: علمی و فرهنگی.

- طرطوسی، ابوطاهر (۱۳۸۰). *ابومسلم‌نامه*. تصحیح حسین اسماعیلی. ج ۴. چ ۱. تهران: معین / قطره / انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

- *طومار تقالی شاهنامه* (۱۳۹۱). ویرایش سجاد آیدنلو. چ ۱. تهران: به‌نگار.

- عنصرالمعالی، کیکاووس بن‌اسکندر (۱۳۷۳). *قابوس‌نامه*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۸). *شاهنامه*. به‌کوشش سعید حمیدیان. ج ۷. چ ۱۰. تهران: قطره.

- فروغی ابری، اصغر (۱۳۹۰). *تاریخ غوریان*. چ ۶. تهران: سمت.

- لسان، حسین (۱۳۵۷). «شاهنامه‌خوانی». *مجموعه سخنرانی‌های ششمین کنگره تحقیقات ایرانی*. ج ۳. تبریز: دانشگاه آذربادگان.

- معیرالممالک، دوستعلی خان (۱۳۶۱). *یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه*. تهران: تاریخ ایران.

- منهاج سراج جوزجانی، عثمان (۱۳۴۲). *طبقات ناصری*. تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری. ج ۱. چ ۲. کابل: پوهنی.
- مول، ژول (۱۳۵۴). *دیاچه شاهنامه فردوسی*. ترجمه جهانگیر افکاری. چ ۲. تهران: شرکت سهامی انتشار و فرانکلین.

- Massé, H. (1967). «Abu Tahir i Tarsusi». *The Encyclopaedia of Islam*. eds. H. A. R. Gibb & et al. Vol. I. Reprinted Of 1st Edition (1960). Netherlands: Brill & Leiden.